



تحقیقی دربارهٔ

ارتحال حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)

سید صادق حسینی اشکوری



با توجه به اهمیت تاریخ تحلیلی در دوران معاصر، و گشایش زوایای مبهمی از تاریخ با بررسی گفته‌های گوناگون، در این مقال در صددم با بررسی اقوال و گفته‌های مختلف دربارهٔ کیفیت رحلت امامزاده واجب التکریم، شیعی خالص و مخلص اهل بیت طهارت، حضرت شاه عبدالعظیم حسنی علیه افضل السلام والتکریم، به نتایجی دست یابیم. شاید پژوهندگان و آیندگان با تکمیل نواقص و وضع فهای آن ان شاء الله دریچه‌ای جدید و تحقیقی لایق برای نسل آینده فراهم آورند.

در ابتدای گفتار باید تصریح کرد: در این مقال بر آن نیستیم تا با اثبات تاریخی-ولو غیر قابل اعتماد-و یا اثبات شهادت سید بزرگوار حسنی، تاریخ سازی کنیم یا به تحریک عواطف پردازیم، بلکه غرض فقط بررسی تاریخی و روایی و نقل اقوال مختلف است با آنچه از شواهد و قرائن وجود دارد و نهایتاً قضاوت را به خوانندهٔ خبیر می سپاریم.

کیفیت رحلت

دربارهٔ کیفیت رحلت حضرت عبدالعظیم دو قول در مقام وجود دارد:

۱. موت طبیعی پس از بیماری
۲. شهادت

۱. موت طبیعی پس از بیماری

ابو العباس نجاشی در رجال خود^۱ قضیهٔ مهاجرت حضرت عبدالعظیم (ع) به ری و طریقهٔ وفاتش را چنین نقل می کند:
(ترجمهٔ این روایت را در صفحات بعدی به نقل از جنة النعیم خواهیم نگاشت)

قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله، حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الري هارباً من السلطان، وسكن سرباً في دار رجل من الشيعة في سكة الموالى، وكان يعبد الله في ذلك السرب ويصوم نهاره ويقوم ليله.

وكان يخرج مستتراً فيزور المقابل قبره، وبينهما الطريق، ويقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر (ع). فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد (ع) حتى عرفه أكثرهم، فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله (ص) قال له: إن رجلاً من

۱. رجال النجاشي، ص ۲۴۸-۲۴۹ رقم ۶۵۳، همچنین بنگرید به: خاتمة المستدرک، ۴/۴۰۵ و ۵/۲۳۰، بحار الأنوار ۹۹/۲۶۸ ح ۳؛ ثلاثیات الكلینی، ص ۷۴، نقد الرجال ۳/۶۸ رقم ۲۹۴۴، جامع الرواة ۱/۴۶۰-۴۶۱؛ معجم رجال الحديث ۱۱/۵۱.

ولدی يحمل من سكة الموالی ویدفن عند شجرة التفاح فی باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب - وأشار إلى المكان الذی دفن فیہ - فذهب الرجل لیشتري الشجرة ومكانها من صاحبها فقال له : لأی شیء تطلب الشجرة ومكانها ؟ فأخبر بالرؤیا ، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤیا ، وأنه قد جعل موضع الشجرة مع جمیع الباغ وفقاً علی الشریف والشیع (الشیعة) یدفنون فیہ .
فمرض عبدالعظیم ومات (ره) ، فلماً جرد لیغسل وجد فی جیبہ رقعة فیها ذکر نسبه ، فإذا فیها :
أنا ابو القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) .
این روایت را دیگران نیز به نقل از نجاشی در کتب خود نقل کرده اند چنانچه در پانوش ، برخی از آنها را ذکر کردیم .
روایت فوق صریح است در آنکه حضرت عبدالعظیم (ع) بیمار شده و سپس وفات یافتند^۲ .

۲ . شهادت

قبل از آنکه به بررسی شهادت حضرت عبدالعظیم (ع) بپردازیم درباره واژه «شهید» و معانی آن به گفتگو می نشینیم :
درباره شهید سه نوع معنا متصور است :

- ۱ . معنای لغوی .
- ۲ . اصطلاح فقهی و حدیثی .
- ۳ . معنای توسعی .

معنای لغوی شهید

«شهید» از اسماء مبالغه است به معنای شاهد و حاضر^۳ یعنی کسی که چیزی از او پنهان نیست ، و شهید در اسماء الهی به همین معنای لغوی است یعنی همه چیز برای او آشکار است و لایخفی علیه شیء^۴ .
همچنین شهید به معنای «نطق بالشهادة» ، آی شهدان لا اله الا الله نیز آمده است^۵ .
استشهاد نیز به معنای شهادت و قتل فی سبیل الله است و به صیغه مجهول (استشهد) گفته می شود ، گرچه عوام آنرا به صیغه معلوم می خوانند .

اما معنای اصطلاحی که احکام فقهی بر آن بار می شود^۶ «من قتل مجاهداً فی سبیل الله» می باشد یعنی کسی که در راه جهاد فی سبیل الله کشته شود . و جمع آن «شهداء» می باشد^۷ .

وجه تسمیه شهید

در وجه تسمیه شهید نیز چند وجه گفته شده است :

- ۱ . خداوند و ملائکه شهادت می دهند که او اهل بهشت است .
- ۲ . شهید زنده است و نمرده پس کأنه شاهد و حاضر است .
- ۳ . ملائکه رحمت شاهد او هستند .
- ۴ . شهید در راه خدا به حق شهادت داده تا کشته شده است .
- ۵ . شهید شاهد مقامات و کرامتی است که خداوند برای او آماده کرده ، و آن مقامات را با کشته شدن به او می دهد^۸ .
اما معنای سوم که معنای توسعی شهید است ، آن افرادی هستند که در معركة جنگ کشته نشده اند ولی خداوند به آنها ثواب شهیدان را عطا می کند ، و ذکر این دسته افراد در احادیث و روایات منقول از پیامبر و اهل بیت (ع) آمده است که بیان و توضیح همه آنها رساله ای مستقل می طلبد . لذا در این مقام فقط بدانچه مرحوم محدث قمی در سفینه البحار^۹ ذکر کرده و بیان چند حدیث دیگر اکتفا می کنیم . محدث قمی ذیل عنوان «ذکر من کان موته فی حکم الشهادة» می فرماید :
النبوی (ص) : «إذا جاء الموت طالب العلم وهو علی هذه الحال مات شهیداً»^{۱۰} .

الصادق (ع) : «إن المیت منکم علی هذا الأمر شهید»^{۱۱} .

الصادق (ع) : «من قُتل دون ماله فهو شهید»^{۱۲} .

«جعل الطاعون لهذه الأمة شهادة»^{۱۳} .

«من قرأ الجحد والتوحيد فی فريضة من الفرائض بعثه الله شهیداً»^{۱۴} .

النبوی (ص) : «یا أنس ! أكثر من الطهور یزید الله فی عمرک

وإن استطعت أن تكون باللیل والنهار علی طهارة فافعل ، فإنک

۲ . بنابراین در عبارات استاد محترم حوزه که در مقاله ارزشمندان در پاسخ

به سؤال سائل : آیا حضرت عبدالعظیم شهید شده است ؟ فرموده اند :

«ظاهر عبارت نجاشی وفات است نه شهادت» تأمل است ، بلکه می توان

گفت : نص صریح عبارت نجاشی وفات است نه شهادت .

۳ . البته بنا بر بعضی از وجوهی که در معنای شهید خواهیم گفت شهید به

معنای مشهود یعنی اسم مفعول است نه شاهد که اسم فاعل باشد .

۴ . بنگرید به : النهایة ، ابن اثیر ۵۱۳/۲ ماده (شهید) .

۵ . تکملة المعاجم العربیة ۳۶۷/۶ به نقل از محیط المحيط .

۶ . درباره احکام فقهی شهید مانند عدم غسل و کفن ، علاوه بر کتابهای

فقهی ، به احادیث مرویه در بحار الانوار ابتدای جلد ۸۲ رجوع شود .

۷ . النهایة ۵۱۳/۲ .

۸ . النهایة ۵۱۳/۲ ؛ نیز فیض القدر ۲۳۸/۴ ؛ مجمع البیان ۱۲۶/۳ ؛ لسان

العرب ۳/۳۴۲ .

۹ . سفینه البحار ۵۱۳/۴ ماده (شهید) .

۱۰ . بحار الانوار ۱/۱۸۶ .

۱۱ . بحار الانوار ۶/۲۴۵ و نیز قریب به آن در ۱۳۸/۲۷ .

۱۲ . بحار الانوار ۱۰/۲۲۶ .

۱۳ . بحار الانوار ۱۶/۳۵۰ .

۱۴ . بحار الانوار ۷/۲۹۸ .

تكون إذا مات على طهارة شهيداً»^{۱۵}.

عن النبي (ص): «من نام على الوضوء إن أدركه الموت في ليله فهو عند الله شهيداً»^{۱۶}.

عن النبي (ص): «من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء، وإن مات على فراشه»^{۱۷}.

ذکر رسول الله (ص) من شهداء امته غير الشهيد الذي قتل في سبيل الله مقبلاً غير مدبر: الطعين والمبطون وصاحب الهدم والغرق والمرأة تموت جمعاً. قالوا: وكيف تموت جمعاً يا رسول الله؟ قال: يعترض ولدها في بطنه»^{۱۸}. این بود کلمات محدث قمی.

ابن اثیر در ذماید^{۱۹} می گوید: «قد تكرر ذكر الشهيد والشهادة في الحديث، والشهيد في الأصل من قتل مجاهداً في سبيل الله، ويجمع على شهداء، ثم اتسع فيه، فاطلق على من سماه النبي صلى الله عليه [وأله] وسلم من المبطون والغرق والحرق وصاحب الهدم وذات الجنب وغيرهم.»

شیخ طبرسی هم در مکارم الاخلاق^{۲۰} در حدیثی نبوی که زنی درباره جهاد زنان پرسیده، از حضرت نبی اکرم (ص) نقل کرده که فرمود: «للمرأة ما بين حملها إلى وضعها ثم إلى فطامها من الأجر كالمربط في سبيل الله، فان هلكت فيما بين ذلك كان لها مثل منزلة الشهيد.»

همچنین روایت: «من مات على حب آل محمد مات شهيداً» از طرق عامه و خاصه بسیار وارد شده است^{۲۱}. نیز از حضرت نبوی (ص) روایت شده که فرمود: «من مات على وصية حسنة مات شهيداً»^{۲۲}.

در روایاتی نیز تصریح شده که شیعیان اهل بیت و موالیان آن حضرت مرگشان گرچه طبیعی باشد به منزله شهید هستند.

در روایتی که برقی در محاسن نقل کرده و صحبت از کشته شوندگان در حدود و مرزها به میان می آید حضرت صادق (ع) قسم یاد می فرماید و می گوید: «والله ما الشهداء الا شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم»^{۲۳}.

قسم به خدا شهید محسوب نمی شود مگر شیعیان ما گرچه بر سر بالش از دنیا بروند.

با توجه به مواردی که ذکر شد اگر «منزله شهادت» یا معنای توسعی شهید را در نظر بگیریم موارد چندی به حضرت عبد العظیم (ع) تعلق می گیرد:

اولاً: کشته شدن بر ولایت اهل بیت (ع) و محبت آل محمد (ص). حضرت عبدالعظیم همان است که دینش را بر امام هادی (ع) عرضه کرده و حضرت تصدیقش فرمودند، و در زمانی که بسیاری از سادات، داعیه خلافت را پیش گرفتند او تسلیم محض اهل بیت

بود با اینکه موقعیت اجتماعی، علمی و مذهبی وی به گونه ای بود که می توانست موقعیت دنیوی برای خویش ایجاد کند.

در روایتی امام صادق (ع) به مالک جهنی فرمودند: «یا مالک! إن الميت منكم على هذا الأمر شهيد بمنزلة الضارب في سبيل الله»^{۲۴}.

ای مالک! کسی که از شما بر این امر - یعنی ولایت ما اهل بیت - بمیرد شهید می باشد و به منزله جنگجوی در راه خداست.

و نیز فرمودند: «ما يضر رجلاً من شيعتنا آية ميتة مات: أكله السبع أو أحرق بالنار أو غرق أو قتل، هو والله شهيد»^{۲۵}.

چه ضرری دارد (چه فرقی دارد) شیعیان ما چگونه بمیرند: خوراک درندگان شوند یا طعمه حریق یا غرق شوند یا کشته

شوند؟ آنان قسم به خداوند شهید هستند.

ثانیاً: موت در غربت و دوری از وطن مألوفش به طوری که از خوف سلطان وقت مجبور به ترک وطن و هجرت به سرزمین

ایران شد.

چه خوش گفته است جامی:

صوفي چه فغان است که من آين إلى آين

این نکته عیان است من العلم إلى العین

ما الحاصل فی البین چه گوئی سفری کن

چون خضر بجوی این گهر از مجمع بحرین

بر ذمه ما دین تو از پرتو هستی

کو جذب فنائی که مؤدی شود این دین

در مشرب توحید بود و هم دوئی کفر

در مذهب تقلید بود نفی دوئی شین

۱۵. بحار الانوار ۶۹/۳۹۶.

۱۶. بحار الانوار ۷۶/۱۸۳.

۱۷. بحار الانوار ۷۰/۲۰۱.

۱۸. بحار الانوار ۸۱/۲۴۵.

۱۹. النهاية ۲/۵۱۳.

۲۰. مکارم الاخلاق: ۲۳۴.

۲۱. بنگرید به: ینایع المودة، قندوزی ۱/۹۱، كشف الغمة ۱/۱۰۴ و منابع فراوان دیگر.

۲۲. الدهوات، راوندی: ۲۳۱ ح ۶۴۳.

۲۳. المحاسن ۱/۱۶۴ ح ۱۱۸.

۲۴. المحاسن ۱/۱۶۴ باب ۳۲ ح ۱۱۹.

۲۵. المحاسن ۱/۱۶۴ باب ۳۲ ح ۱۱۹ ادامه حدیث سابق.

قال الله تعالى : «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^{۲۸}.

و عن النبي (ص) : «موت الغریب شهادة»^{۲۹}.

و فی الحدیث النبوی (ص) : «طوبی للغریاء»^{۳۰}.

و فی الفقیه^{۳۱} - فی الحج باب الموت فی الغریبة - عن ابی عبداللہ (ع) : «ما من میت یموت فی الأرض غریبة تغیب عنه فیها بواکیه الأبکتها بقاع الأرض الّتی کان یعبد الله عزوجلّ : علیها وبکتها ابوابه وبکتها ابواب السماء الّتی کان یصعد فیها عمله وبکاها الملکان الموکلان به».

وقال (ع) : «ان الغریب إذا حضره الموت التفت یمنة ویسرة ولم یر احداً یرفع رأسه فیقول الله عزوجلّ الی من تلتفت ؟ الی من هو خیر لك منی ؟ ! وعزتی وجلالی ! لئن اطلقتک عن عقدتک لأصیرنک فی طاعتی وان قبضتک لأصیرنک الی کرامتی»^{۳۲}. و آنگاه می فرماید :

بدان یکی از بندگان خاص خداوند سبحان که هجرت به سوی خدا و رسول (ص) فرمود و در راه مهاجرت وفات یافت و خداوند بر هجرت و رحلت وی اجر عظیم مرحمت نمود، حضرت عبدالعظیم (ع) است. پس آن بزرگوار تأسی و اقتداء به انبیاء سابقین و ائمه دین (ع) نمود، چنانکه در باب هجرت گذشت^{۳۳}.

و در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب، و در کتاب منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال که از مصنفات عالم فاضل محقق متحبر مولانا میرزا محمد استرآبادی است، و در کتاب مستطاب نقد الرجال که از تألیفات سید جید فاضل میر

۲۶. روح و ریحان (ج۱ المنیم) ۱۳۱/۲ چاپ محقق.

۲۷. روح و ریحان (ج۱ المنیم) ۳۵۷/۳ چاپ محقق.

۲۸. نساء: ۱۰۰.

۲۹. الدهوات: ۲۴۲ ح ۶۷۹، من لا یحضره الفقیه ۱/۱۳۹ ح ۳۷۹، وسائل الشیعة ۱۱/۳۴۷ ح ۱۴۹۸۱.

۳۰. مستند احمد ۲/۱۷۷، به نقل از معجم احادیث الامام المهدي (ع) ۱/۷۱، این مضمون از امام باقر (ع) در محاسن برقی ۱/۲۷۲ ح ۳۶۶ و بحار ۲/۲۰۴ ح ۸۴ نیز منقول است.

۳۱. من لا یحضره الفقیه ۲/۲۹۹ ح ۲۵۱۰.

۳۲. من لا یحضره الفقیه ۲/۲۹۹ ح ۲۵۱۱.

۳۳. مرادش از باب هجرت، روح و ریحان دهم است. در این روح و ریحان مسأله هجرت را به نحوی مفصلتر بیان داشته است.

این وحدت محض است که از کثرت تکرار گاه اربعه و گاه ثلاث است و گاه اثین جامی مکن اندیشه نزدیکی و دوری لا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین و این بیت را نیکو سروده اند :
تادسته گل زخار نگر بخت
در گردن دلبران نیاویخت

مرحوم واعظ تهرانی در روح و ریحان^{۲۶} این موضوع را به خوبی بررسی کرده است.

او در روح و ریحان دهم می گوید :

بدان حضرت عبدالعظیم به بیاناتی که در رحلت آن بزرگوار مذکور می شود - و عبارتش را در سطور بعدی می خوانید - معلوم است در زمان معتز بالله که از خلفای بنی عباس و معاصر زمان حضرت امام علی النقی (ع) بود، از سر من رأی نهضت و هجرت فرمودند، و به خطه ری نزول اجلال کردند، و جهت حرکت ایشان هم به امر و حکم امام (ع) بوده است، و چون اخص اصحاب حضرت جواد (ع) و از خیار و کبار محبین و مقربین حضور مهر ظهور ابوالحسن الثالث امام علی النقی (ع) بود خلیفه معاصر مسطور نهایت خوف از آن بزرگوار داشته، لهذا در مقام اذیت و قتل وی برآمد. ناچار به فرموده آن سید بزرگوار از جوار فیض آثار ایشان مهاجرت نمودند و از عیالات خود مفارقت کردند.

بعضی نیز نقل کرده اند : به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا (ع) از سر من رأی بیرون آمد و به بلاد خراسان متوجه گردید. چون به شهر ری وارد شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر (ع) توقف فرمود، و امر آن بزرگوار مخفی بود، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند، و مسائل حلال و حرام خودشان را سؤال نمودند، و کمال تقرب آن جناب را به امامین همامین (ع) یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود. پس نگذاشتند آن جناب حرکت نماید.

و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست ؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم (ع) به زیارت لقاء حضرت رضا (ع) مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد.

مصطفی (قده) است، و کتب معتبره دیگر از علم درایه و رجال و انساب^{۳۴} شرح وفات حضرت عبدالعظیم (ع) را به این نهج ذکر فرموده اند که :

احمد بن محمد بن خالد برقی گفت : حضرت عبدالعظیم (ع) فرار کرد از سلطان جائر زمان و در شهر ری وارد شد و در سردابی که زیر زمین بوده است مخفی گردید، در خانه مردی از شیعیان در کوچه ای که معروف به «سکه الموالی» بوده، منزل گرفت .

و گویا سکه الموالی نامیدند کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست داران اهل بیت بودند در آن منزل و مأوی داشتند و در کوچه های دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانه های عالیه بنا نموده بودند، و حضرت عبدالعظیم (ع) در همان سرداب روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت پروردگار مشغول بود، و وقتی که از محل شریف خود حرکت می کرد و بیرون می آمد از آن سرداب به طریق مخفی و پنهان به زیارت قبری که اکنون مقابل قبر اوست و قبله مرقد شریف آن بزرگوار است می رفت و می فرمود : این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر (ع) است .

همچنین در این حدیث مذکور نیست که آن جناب فرموده باشد که این قبر حمزه بن موسی (ع) است، پس به یک یک از شیعیان و دوستان که در آن محل بودند خبر وجود فیض اثرش منتشر گردید تا آنکه اکثری آن بزرگوار را شناختند و خدمتش شرفیاب شدند و اخذ دین و مسائل و احکام نمودند .

پس مردی از شیعه در خواب حضرت رسول (ص) را زیارت کرد که فرمود : یکی از اولاد من از سکه الموالی حمل و نقل می شود و در نزدیکی درخت سیبی که در خانه عبدالجبار بن عبدالوهاب است دفن خواهد شد، پس به دست شریف خویش اشاره به همان مکان نمود . آن گاه از خواب برخاسته و رفت به نزد صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بخرد .

سؤال نمود : از برای چه می خری این باغ را ؟

پس خواب خود را نقل کرد .

صاحب باغ گفت که : من هم به مانند تو همین خواب را دیده ام .

پس صاحب باغ آن را وقف بر حضرت عبدالعظیم و تمام شیعه نمود که در آن مدفون شوند .

پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود . چون آن بزرگوار را برهنه کردند که غسل دهند در گریبان آن جناب رقعے ای یافتند که ذکر نسب خود را فرموده بود به این گونه : انا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) .

و در کتاب فهرست^{۳۵} علامه اعلی الله مقامه است : مات

عبدالعظیم بالرّی و قبره هناك .

یعنی : حضرت عبدالعظیم مُرد در ری و قبر وی در ری است .

و در کتاب مستطاب منتخب که مجموعه ای از مرثی و خطب

است و مؤلف آن مرحوم شیخ فخرالدین طریحی نجفی علیه الرّحمه است مذکور است : قیل : ممّن دفن من الطالبیین حیاً عبدالعظیم الحسنی بالرّی و محمد بن عبدالله بن الحسن، ولم یبق فی بیضة الاسلام بمدة الا قتل فیها طالبی او شیعی ... الی آخره .

یعنی : از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است و محمد بن عبدالله، و مراد از طالبیین اولاد ابوطالبند که پدر حضرت امیر مؤمنان (ع) باشد، و الا طالبیین را نسبت به طالب برادران بزرگوار دهند صحیح نیست چنانکه خواجه فرموده است در وصف حضرت امیر (ع) : «لیث بنی طالب» همانا مراد ابوطالب است، برای اختصار و اقتصار حضرات اهل فضل و لسان حذف نمودند کلمه «ابی» را .

و محمد بن عبدالله بن حسن غیر از صاحب نفس زکیه است

که نزدیک مدینه شهید شد که برادرش قتیل باخمی است .

*

بنا بر آنچه گفته آمد : حضرت عبدالعظیم (ع) بنا بر معنای

توسعی شهید، بطور یقین از شهداء محسوب می شوند .

اما در این مقام، بالاتر از مطلب مذکور، می خواهیم با بررسی اقوال قداماء، بدین نتیجه برسیم که حضرت عبدالعظیم به شهادت رسیده، یعنی همان معنای اصلی که «القتل فی سبیل الله» باشد علاوه بر معنای توسعی مذکور .

شهادت حضرت عبدالعظیم (ع)

در منابع متأخرین مهم ترین منبعی که به شهادت حضرت عبدالعظیم (ع) اشاره کرده است منتخب طریحی می باشد، و پس از وی دیگران به گفتار وی استناد نموده اند :

علامه ادیب شیخ فخرالدین طریحی در کتاب المنتخب فی

۳۴ . بنگرید به : رجال النجاشی : ۲۴۸-۲۴۹ رقم ۶۵۳، خاتمة المستدرک

۴/۴۰۵ و ۵/۲۳۰، بحار الانوار ۹۹/۲۶۸ ح ۳، لالیات الکلینی : ۷۴،

نقد الرجال ۳/۶۸ رقم ۲۹۴۴ .

۳۵ . الفهرست : ۱۲۱ شماره ۵۴۸، نقد الرجال ۳/۷۰ .

است، خوب است بعینها بنویسد:

عن الصدوق عليه الرّحمة: انّ جميع الائمة خرجوا من الدنيا على الشهادة، قتل على فتكاً، وسم الحسن سرّاً، وقتل الحسين جهراً، وسم الوليد عبدالملك زين العابدين، وسم ابراهيم بن الوليد الباقر، وسم ابو جعفر الدوانيقى الصادق (ع)، وسم الرشيد الكاظم، وسم المأمون الرضا، وسم المعتصم محمداً الجواد، وسم المعتز على بن محمد الهادي، وسم المعتمد الحسن بن على العسكري و هرب المتوكل خوفاً من المتوكل (ع)... الى آخره.

و عجب است آن شیخ مرحوم که متوکل را معاصر حضرت قائم (ع) دانسته است، و عجب تر آن است که نقل از مرحوم صدوق فرمود، و آنچه معلوم است متوکل از بعد از ائمه بالله است و متوکل در سال دویست و چهل بوده است و بسیار فاصله دارد تا زمان آن بزرگوار.

عجالةً به نحو اجمال ظلمی که به خیار رجال و آل عصمت وارد آمد اشاره شود خوب است: اما اخیار از اولاد امیر المؤمنین (ع) در وقعة عاشورا با چهار نفر اولاد امام حسن (ع) و فرزندان سید الشهداء و نه تن از اولاد عقیل بواسطه و بلا واسطه و سه نفر از اولاد جعفر طیار شهید شدند.

و از فرزندان علی بن الحسین (ع) زید در کوفه به امر نضر بن خدیجه^{۴۱} اسدی، یوسف بن عمر [را] بر دار آویخت و چهار

۳۶. متخب طریحی: ۸ (چاپ نجف، سال ۱۳۶۹ هـ ق)، همچنین برای اطمینان بیش تر از وجود واژه «قیل» در کلام طریحی، به نسخه ای که با خط زیبا توسط اسماعیل بن محمد علی بروجردی بتاريخ ۱۵ رجب ۱۲۷۶ نگاشته شده است و تحت تملک سید مرتضوی در مشهد قرار دارد، مراجعه شد. تصویری از این نسخه در مرکز احیاء میراث اسلامی - قم به شماره ۲۶۰۶ نگهداری می شود.

۳۷. جنة النعميم / ۳ چاپ محقق.

۳۸. نگارنده در حال نگاشتن مقاله ای مستقل در تحقیق این مطلب است که خوانندگان عزیز را در صورت بقای عمر بدان ارجاع می دهم.

۳۹. در بحار ۵۰/۲۳۸ ذیل حدیث ۸ نیز بدین مطلب اشاره شده است، و در روایتی منقول از امام ثامن ضامن حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمودند: «والله! ما منا إلا مقتول شهيد». بنگرید به: من لا یحضره الفقیه ۲/ ۵۸۵ ح ۳۱۹۲، هیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۲۸۷ ح ۹.

۴۰. نگارنده این مطلب را در کتابهای چاپ شده صدوق نیافتم ولی عین این عبارات را ابن شهر آشوب در مثالب النواصب (نسخه خطی) از شیخ صدوق نقل کرده است. احتمال می رود این عبارت نیز از جمله مطالب شیخ صدوق است که در ضمن کتابهایی مانند «مدینه العلم» در سده های بعدی از بین رفته، ولی ابن شهر آشوب از آنها بهره گرفته است.

۴۱. کذا. ظاهراً «خزیمه» صحیح است.

جمع المراثی و الخطب^{۳۶} می گوید: قیل: وممن دفن حياً من الطالبین عبدالعظیم الحسنی بالری. ولی مستندی برای گفتار خود ذکر نکرده است.

در منابع معاصر و قریب بدان، غالباً این مطلب از منتخب طریحی نقل شده است مانند کجوری در جنة النعميم^{۳۷}. وی زحمت زیادی برای یافتن خبر شهادت حضرت کرده ولی چیزی نیافته جز خبر فوق که آن را نقل کرده و بعضی از ستمهای حکام جور را بر اهل بیت و علویان مذکور داشته و می نویسد:

مخفی نماند آنچه در کتب رجال و انساب از احوال حضرت عبدالعظیم (ع) تفحص و تجسس نمودم از شهادت آن جناب خبری صحیح و موثق نیافتم جز این قول که قائل و ناقل آن مجهول است^{۳۸}.

و آنچه از مرحوم شیخ فخر الدین در اول همین کتاب اشاره به شهادت آن بزرگوار شد نیز منقول از آن کتاب بود.

و جمعی از اهل علم و فضل از داعی خواهش نمودند که مراجعه در کتب پیش تر شود شاید خبری جز آنکه در کتاب سابق الذکر مسطور است به دست بیاید و راوی آن هم معین باشد، تاکنون به قدر وسع جد و جهد کرده خبری نیافتم که صریحاً دلالت بر شهادت آن بزرگوار نماید و الا در این اوراق می نوشتم، بلکه می توان گفت: عبارت صحیح که فرمودند: «مرض ومات» معارض است با قول قیل، چون آن قول معلوم است و راوی هم موثق و ضابط و عادل تعارض می کند با این قول مجهول.

بلی، اگر مرحوم شیخ این قول را مجهولاً نسبت نمی داد و خبری محذوف الاسناد ذکر می فرمود، می توان گفت: در این گونه موارد تسامح جایز است اگر چه قول مجهول هم چنین است فرقی چندان نمی کند، پس اعتناء مرحوم شیخ دلالت بر جواز ذکر این گونه اخبار می کند.

بنا بر این قول می توان گفت: یک جهت در علو رتبت عبدالعظیم شهادت اوست و بر حسب اخبار و آثار و حکومت عقل و نقل هر یک از اخبار که به درجه شهادت فایز گردیدند و درک ثواب شهادت نمودند مقام و مرتبه ایشان اعلی و اوفی شد.

و به این بیان توان ثابت کرد علو مقامات و درجات ائمه دین (ع) را که به روایت صحیحه مقتول یا مسموم شدند^{۳۹} چنانکه شیخ طریحی در اول کتاب مذکور بیانی ذکر فرموده

سال مصلوب بود، و احدی از هاشمیین قدرت نداشت بر وی ندبه کند، عاقبت او را سوزانیدند.

یحیی بن زید را به سن شانزده سالگی به چه قسم شهید نمودند، و به امر منصور دوانیقی بنیان و اساس جامع بغداد را از بدنه‌های سادات بنا کردند، و هزار نفر از فاطمیین و علویین را از عبدالله بن حسن و فرزندانش مانند ابراهیم و محمد و دیگران از این خاندان را به قتل رسانیدند، و زندان آن منبع خذلان مملو از سادات بود که بعضی در زندان و زیر زمین و چاه‌های عمیق از گرسنگی خاک خوردند و مردند.

و وقعه فح نیز مشهور است که جماعتی از بنی هاشم به اشدّ عقوبت شهادت یافتند.

و اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع) به دست خلفای جور چگونه از اوطان خویش جلا و هجرت فرمودند و در کهوف و مغارات جبال و به وادی شهادت فایز گردیدند.

و مأمون ملعون چگونه محمد بن اسماعیل بن حسن را شهید کرد تا آنکه خلافت منتهی شد از این خانواده به متوکل ملعون، پس آن ملعون امر نمود به معتز بن جهم و ابن سکیت و آل ابی حفص اهل بیت رسول (ص) را در مجالس عامه هجو نمایند و زبان یعقوب بن اسحاق بن سکیت که ادیب بی بدل بود برای آنکه حسنان (ع) را بر دو پسرش معین و مؤید تفضیل داد از قفاء کشیدند و بریدند. پس آن خبیث از قتل و صلب و حرق و ضرب و حبس و سبی چیزهای باقی نگذارد چنانکه گفته اند: ولم یزل السیف یقطر من دمائهم و السجّون مشحونون باحرارهم و امائهم ۴۲.

عاقبت امر نمود مقابر قریش را بسوزانند و قبر مطهر جناب سید الشهداء (ع) را خراب نمایند چنانکه هبة الله گفته است:

قام الخلیفة من بنی العباس
بخلاف امر الهه فی الناس
ضاهی بهتک آل محمد
سفها فعال امیة الارجاس
والله ما فعلت امیة فیهم
معشار ما فعلت بنو العباس ۴۳
ما قتلهم عندی بأعظم ماتماً
من حرقهم من بعد فی الارماس

ای والله! آنچه بنی عباس کردند عشر آن را بنی امیه نمودند برای امتداد زمانشان با آنکه هر یک از ائمه طاهرین بر حسب حکمت‌ها و مصالحی که می‌دانستند می‌کردند و هیچ یک از ایشان خروج به سیف نمودند، حتی مأمون حضرت رضا (ع) را سه ماه تکلیف به قبول امامت کرد بر حسب مأموریتی که از

خداوند داشتند اباء فرمودند. مع هذا از ابناء و احفاد این سلسله جلیله به قدری که توانستند به قتل رسانیدند.

بناء علی هذا، استبعادی نمی‌رود حضرت عبدالعظیم به امر سلطان جائر و خلیفه معاصر مقتول شده باشد، و این بعد از اجتماع شیعیان و محییین و نشر احوال و فضایل و مآثر شریفش بوده است با آنکه مخفی بوده و عزلت و استتار را خوش داشته و از محلّ و مکان خود به ملاحظه تقیه بیرون نمی‌آمده، به نهجی که سابقین از ابناء دین را شهید کردند آن بزرگوار را هم شهید کرده باشند تا درجه شهادت و درک این فضیلت به تبعیت به ائمه هدی و اولاد طاهرین ایشان کرده باشد، و برای حفظ دین چون جناب خامس آل - علیه التحیه و الثناء - در قبه سامیه اش چه آثار و انوار مخصوصه خداوند سبحان هویدا و پیدا نمود.

و در میان اعراب و بعضی اعاجم مرسوم و معمول شده است که به قبر آن شهید التجا می‌آورند و حاجت می‌خواهند چنانکه به روایت علی بن اسباط که از اصحاب حضرت رضا (ع) است در سال اول شهادت جناب سید الشهداء یک صد هزار نفر زن عقیم از احیاء عرب و بلدان و نواحی قریبه و بعیده التجا آوردند و همگی حامله شدند. و این خبر اگر چه غرابتی داشت اما تأسی به مرحوم مجلسی نمودم و ذکر کردم ۴۴.

*

گرچه شأن مرحوم طریحی اجل از آن است که مطلبی را بدون مصدر و منبع معینی نقل کند ولی به هر حال چون مستند آن معلوم نبود در هاله‌ای از ابهام قرار داشت، و طبیعی است که به صرف مصدری مجهول نمی‌توان حکم به شهادت حضرت کرد، لذا افرادی نیز که این قول را نقل کرده اند بآبی اعتنایی از آن عبور کرده اند.

از تفضّل خداوندی و من الهی، روزی از مؤلف عالیقدر و پرتوان، استاد و شیخ اجازه‌ام حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد رضا مامقانی دام عزه العالی در این موضوع

۴۲. بنگرید به: المسترشد، طبری: ۶۷۴-۶۷۵ ج ۶، ۳۴۷، شرح ابن ابی العبدید ۲۱۹/۱۳.

۴۳. بیت سوم در منابع زیادی نقل شده، و در حیاة الامام الرضا (ع)، سید جعفر مرتضی: ۹۶ از شرح میمیه ابی فراس: ۱۱۹ نقل شده، نیز بنگرید به: اللدرجات الرقیمة: ۸.

۴۴. بنگرید به: جنة النعم ۲/ ۳۶۳-۳۶۴.

پرسش نمودم . فرمودند : بنظرم هست ابن شهر آشوب در مطالب النواسب این مطالب را گفته اند .

مطلب بسیار مهم می نمود ، چون ابن شهر آشوب متولد - متوفای (۵۸۸) - از اعظم رجال و مفاخر شیعه است . علاوه بر قدمت وی ، شیخ اجازه بودن و اساتید فراوان و شاگردان او - از شیعه و سنی - بسیار در خور توجه است .

گرچه کتاب پرارجش مطالب النواسب تاکنون به زیور طبع آراسته نشده ولی کتاب مناقب آل ابی طالب از مصادر مهم شیعه و دارای مطالب بکر فراوان و از منابع مهم مجلسی در «بحار الأنوار» و سایرین می باشد .

از این کتاب پرارج دو نسخه خطی تاکنون یافت شده که یکی در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران به شماره (۱۸۴۱) و دیگری در کتابخانه ناصریه لکهنو در کشور هند موجود است ، و خوشبختانه نسخه عکسی آن دو در مرکز احیاء میراث اسلامی قم نگهداری می شود .

با مراجعه به هر دو نسخه مطلب همانطور بود که ایشان فرموده بود ، بلکه برایم یقینی شد که عبارات طریحی کلاً مأخوذ از عبارات ابن شهر آشوب مازندرانی است ، بطوریکه یا بدون واسطه «مطالب» در نزد وی بوده و یا از منبعی با واسطه نقل کرده است .

اینک به جهت روشن تر شدن موضوع گفتاری کوتاه درباره ابن شهر آشوب نموده و سپس عبارات او را بعینه نقل می کنیم .

شرح حالی مختصر از ابن شهر آشوب

ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابی جیش سروی (ساروی) مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب .

از مهم ترین علمای شیعه در سده ششم هجری بوده است که در سال ۵۸۸ هجری رحلت فرموده است^{۴۵} . شیخ سروی ، ایام اقامت در عراق و نیز اوایل عمر خویش در حلب ، مجلس درسی داشته و شاگردان فراوانی داشتند که عده ای از آنها از فحول علماء بوده اند . از جمله این شاگردان می توان به این افراد اشاره کرد : منتجب الدین ، ابن ابی البرکات ، ابن ابی طی ، ابن ادریس ، محمد بن جعفر ابن المشهدی ، ابن بطریق ، ابن زهره حلبی ، علی بن جعفر جامعانی ، حسن دربی ، و محمد بن محمد - فرزند ابن شهر آشوب - .

با مروری کوتاه ولی دقیق در مناقب این شخصیت بزرگ شیعه ، کثرت مشایخ و وسعت سلسله اجازات ابن شهر آشوب ، جلب نظر می کند . همچنین تنوع شیوخ وی از عامه و خاصه بر اهمیت آن می افزاید .

افندی در ریاض^{۴۶} بدین مطلب اشاره کرده می گوید :

وهذا الشيخ كثير الرواية والأجازه عن جماعة كثيرة من الخاصة والعامة كما يظهر من المناقب .

خودش نیز در اوائل مناقب^{۴۷} بدین مطلب اشاره کرده می گوید :
وأما أسانيد التفاسير والمعاني فقد ذكرتها في الأسباب والنزول وهي تفسير البصري والطبري والقشيري والزمخشري والجبائي والطائي والسدي والواقدي والواحدي والماوردي والكلبي والشعبي والوالي وقتادة والقرطبي ومجاهد والخركوشي وعطاء بن رباح وعطاء الخراساني ووكيع وابن جريح وعكرمة والنقاش وأبي العالية والضحاك وأبي عبيدة وأبي صالح ومقاتل والقطان والسمان ويعقوب بن سفيان والأصم والزجاج والفراء وأبي عبيد وأبي العباس والنجاشي والديماطي والعمري والنهدي والشمالي وابن فورك وابن حبيب ...

تألیفات ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب ، تألیفات مهمی در علوم مختلف داشته است که متأسفانه بعضی از آنها از بین رفته و تعدادی نیز هنوز چاپ نشده اند . کتابهای وی مورد توجه و اعتماد علمای شیعه بوده است .

محدث نوری در خاتمه مستدرک^{۴۸} می فرماید :

ولابن شهر آشوب مؤلفات حسنة - غير المناقب - اعتمد عليها الأصحاب ...

مهم ترین اثر ابن شهر آشوب «مناقب آل ابی طالب» است که از مصادر مهم بحار الأنوار مجلسی نیز بوده است . در شهرت این اثر همان بس که ابن شهر آشوب در بسیاری از نقلها با عنوان «صاحب مناقب» معروف گشته است .

از دیگر تألیفات وی إعلام الطرائق فی الحدود والحقائق می باشد که در علم لغت است^{۴۹} .

همچنین أسباب نزول القرآن ، الموالید ، الفصول فی النحو ، متشابه القرآن و مختلفه ، معالم العلماء از دیگر تألیفات اوست .

۴۵ . اللغات العيون في سادس القرون : ۲۷۳ .

۴۶ . ریاض العلماء / ۵ / ۱۲۶ .

۴۷ . مناقب ابن شهر آشوب / ۱ / ۳۲ - ۳۴ چاپ بیروت .

۴۸ . خاتمة المستدرک (چاپ سنگی) / ۳ / ۴۸۵ .

۴۹ . ریاض العلماء / ۵ / ۱۲۴ .

ابن شهر آشوب در معالم العلماء که از تألیفات رجالی وی می باشد شرح حالی از خود را نیز درج کرده است.^{۵۰}

از دیگر کتابهای وی، می توان به مثالب النواصب اشاره کرد که از تحفه کتابهای شیعی است که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است.^{۵۱}

ابن شهر آشوب در اوائل کتاب ارجمندی «مثالب النواصب» فصلی دارد با عنوان «فصل فی مصائب اهل البیت». در آغاز این فصل می فرماید^{۵۲}:

تبرکت العامة بأثار النبي صلى الله عليه وآله تقليداً لا تحقياً
وجعلت تقول: هذه شعرته وهذه قصعته وهذا نعله،
وافترخت العباسية فقالت: عندنا قضيه وبرده ونازعت
عائشة عثمان وسألت قميصاً عليه فقالت: هذه لم تبل وقد
أبلى عثمان سنته وتطاولت عليه مرة أخرى وسألت نعلأ
وقالت: تركت سنة صاحب النعل.

ولا أراهم يتقربون بأولاده فيقولوا: هؤلاء عترته وذريته بل
لم يعرف في نسل بني آدم من نبي أو ذمي أو ملك أو سوقي
أصاب واحداً منهم ما أصاب أولاد المصطفى من القتل
والصلب والنفي والضرب والفتك والحق والغيلة والرمي
والحبس والجوع والمثلة والسبي وضروب النكال.

وبني على كثير منهم الأبنية وغرق بعضهم في الأودية وبقية
السيف (الضيف أو الصنف) صاروا مستتيرين؟ كانوا
منفضين آبادي سبا، ففتروا في البلاد وتركوا الأهلين
والأولاد وارتحلوا عن ديارهم وكنمو أنسابهم من أحبائهم
فضلاً عن أعدائهم وجزوا ذوائبهم ولم تزل السيوف تقطر
من دماء آل محمد وشيعتهم ولم تزل السجون مشحونة
بدعاتهم ومظهري فضلهم وراوى الحديث عنهم.

وكانوا بين قتل وأسیر مستخف وطريد.

قال ابن بابويه القمي: إن جميع الأئمة خرجوا من الدنيا على
الشهادة قتل على فتكاً، وسم الحسن سرّاً، وقاتل الحسين
جهرّاً، وسم الوليد زين العابدين، وسم ابراهيم بن الوليد
الباقر، وسم المنصور الصادق (ع)، وسم الرشيد الكاظم،
وسم المأمون الرضا، وسم المعتصم التقى، وسم المعتز
التقى، وسم المعتمد الزكي صلوات الله عليهم.

سپس از ابتدای غصب خلافت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله شروع کرده و مواردی از ستمهای عاملان زور و قدرت را بیان داشته می گوید:

وكان أول ما استفتح به من الظلم ما أحرّ على عليه السلام
عن الخلافة وغصبت فاطمة ميراث أبيها وقتل المحسن في
بطن أمه ...

و موارد فراوانی را بر شمرده که ذکر آنها در این مقال نمی گنجد، تا اینکه می گوید:

وممن دفن من الطالبين حياً عبدالعظيم الحسيني بالري
ومحمد بن عبدالله بن الحسن^{۵۳}.

غرض ما از نقل عبارات قبل از عبارات مورد نظر آن بود که دقیقاً سیر گفتار ابن شهر آشوب مشخص گردد که قطعاً مراد ایشان بیان شهادت حضرت است، و از سیاق عبارات بسیار واضح است که در مقام بیان شهدای اهل بیت از صدر اسلام تا عصر بعدی به ترتیب سیر تاریخی می باشد.

بنابراین به گفتار برخی^{۵۴} که گویند: ظاهراً مراد این است که به اجل خودش مرد و او را نکشته اند، بی وجه بنظر می رسد و نباید اعتنایی کرد.

زننده به گور کردن

از عبارات ابن شهر آشوب چنین بر می آید که حضرت عبدالعظیم (ع) را زننده زنده درون قبر جا داده اند که در تعییرات عامیانه از آن «زننده به گور» تعبیر می شود.

نگارنده چون تا بحال، جز اشارات مختصری در این باره^{۵۵}،

۵۰. معالم العلماء: ۱۱۹.

۵۱. درباره این کتاب بنگرید به: أمل الامل ۲/ ۲۸۵، ایضاح المکنون ۲/ ۴۲۷.

۵۲. مثالب النواصب: ۱۱ (نسخه خطی هند)، ص ۲۲-۲۳ (نسخه خطی سپهسالار).

۵۳. مثالب النواصب: ۱۳ (نسخه خطی هند)، ص ۲۷ (نسخه خطی سپهسالار).

۵۴. مانند صاحب منتخب التواریخ: ۲۲۱. البته بنا بر قول جناب آقای استادی

در «آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او» (چاپ شده در مجله نور علم)، ولی نگارنده نمی داند مراد از این منتخب التواریخ کدام کتاب است؟ ظاهراً مراد کتاب منتخب التواریخ ملا هاشم خراسانی است. نگارنده با مراجعه بدین کتاب مطلب مذکور را نیافت. در منتخب التواریخ خراسانی ص ۶۸۸ (چاپ انتشارات جاویدان تهران) مطلب طریحی را نقل کرده و هیچ نظری نداده است. نص گفتار وی چنین است: قبل ممن دفن من الطالبين حياً عبدالعظيم ... الحسيني ومحمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی (ع). سپس بدون فاصله می گوید: از روح و ریحان استفاده می شود که ایشان در حدود سنه ۲۵۰ از دنیا رحلت فرموده اند.

۵۵. در مسند آقای مطاردی: ۶۳ می گوید: در روح و ریحان نوشته: حضرت

در زمان منصور دوانیقی که خلافتش بین سالهای ۱۳۶ - ۱۵۸ هجری بود و در زمان او شهر ری تجدید بنا شده و «محمدیه» نام گرفت، علویان زیادی در حبس وی بودند. عده‌ای از محبوسین در «هاشمیه» کنار پل کوفه در زیر زمین هولناک و تاریکی بسر می‌بردند که شب را از روز تشخیص نمی‌داند. این رجال که هفت یا پانزده نفر بوده‌اند به طرق مختلف کشته شده‌اند که یکی از آنها زنده به گور کردن بوده است، بدین عبارت توجه کنید:

كانوا خمسة عشر رجلاً، وقيل سبعة، حبسوا بالهاشمية... ثم قتلوا: بعضهم دفن حياً وبعضهم بُني عليه اسطوانة، وبعضهم سقى السم، وبعضهم خنق، وقبرهم في موضع الحبس، وتعرف قبورهم بالسبعة^{۶۱}.

این عنبه نیز درباره کیفیت قتل عبیدالله نوه عمر اطرف می‌گوید: واما عبیدالله بن محمد بن عمر الاطرف، وهو صاحب مقابر التذور ببغداد، وقبره مشهور بقبر عبیدالله، وكان قد دفن حياً.

عبدالعظیم را دشمنانش زنده در زیر خاک دفن کردند و او به اجل طبیعی خود از دنیا نرفت. مؤلف این کتاب مأخذ گفتار خود را ذکر نکرده است و ما در مصادری که در دست داریم به این مطلب برخوردیم، و العلم عند الله. نگارنده گوید: مراد از روح و روحان همان جنة النعمیم ملا محمد باقر کجوری معروف به واعظ تهرانی است. البته انصاف آن است که وی مأخذ گفتار خویش را مشخص کرده و آن منتخب طریقی است، لکن مأخذی که طریقی بدان استناد نموده مشخص نکرده است. ضمناً عبارت جنة النعمیم را همانگونه که نقل کردیم چنین بود: و ممن دفن من الطالبین حياً عبدالعظیم الحسنی. سپس عبارت را بدین گونه ترجمه کرده است: از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است...

بنابراین مطلبی که جناب آقای عطاردی ذکر فرموده‌اند گرچه معنای واضیحی می‌باشد، ولی عبارت کجوری با آن متفاوت می‌باشد، و چه بسا چنین برداشتی که آقای عطاردی نموده، نتیجه التفات خود وی باشد نه کجوری.

در جای دیگری نیز وجوه شباهت زیارت سید الشهداء علیه السلام را به عبدالعظیم نقل کرده (جنة النعمیم ۳/۳۹۰) می‌گوید: در صورتی که تمسک به قول مرحوم شیخ طریح علیه الرحمه بجوئیم به آنچه در کتاب «منتخب» فرموده است: و دفن حياً، که ظاهر از این عبارت آن است که زنده آن جناب را در خاک دفن کردند می‌توان گفت: جهت مشابعت همانا شهادت است...

۵۶. لغت عمومی آن در انگلیسی «burying alive» می‌باشد. بنگرید به: المورد، روحی بعلبکی: ۱۲۱۷ و اژه و آد.

۵۷. الممجم القانوني ۱/۲۰۵.

۵۸. بحار الانوار ۳/۶۴.

۵۹. نیز بنگرید به: فیض القدير ۶/۴۸۰.

۶۰. مقاتل الطالبین: ۱۵۳.

۶۱. حاشیة عمدة الطالب، ابن عنبه: ۱۸۲.

به تفصیلاتی برنخورده، لذا در این مقام توجهی بیش تر به عبارت منقول می‌دهد.

عبارت این شهر آشوب چنین است: «و ممن دُفِنَ حياً».

«دُفِنَ» صیغه مجهول و «حياً» حال از آن می‌باشد یعنی: «از جمله کسانی که دفن شد در حالی که زنده بود».

و این همان معنای «زنده بگور کردن» است.

و تعجب است که مرحوم کجوری در «جنة النعمیم» با اینکه عبارت طریقی را در منتخب نقل کرده و ترجمه تحت اللفظی نیز نموده ولی بدین مطلب التفاتی فرموده است.

زنده به گور کردن که معادل انگلیسی آن «defossion» است بیش تر برای محکومین به اعدام برای اجرای حکم عقوبتی بکار می‌رود^{۵۶}.

فاروقی در المعجم القانوني^{۵۷} ذیل واژه فوق می‌نویسد:

الواد: دفن المحكوم حياً تنفيذاً لعقوبة الاعدام فيه.

و ماده «واد» مشترک با «موؤود» یا «موؤودة» است که خداوند در قرآن کریم یاد کرده و می‌فرماید: «وَأَذًا الْمَوْؤُودَةُ سَأَلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ». هنگامی که از دختر زنده بگور شده پرسیده شود که: به کدامین گناه کشته شد؟!

علامه مجلسی در بحار الانوار^{۵۸} می‌فرماید: والمؤود الذی دفن فی الأرض حياً كما كان المشركون يفعلون فی الجاهلية بیناتهم^{۵۹}.

موؤود کسی را گویند که زنده در زمین دفن شود آن گونه که مشرکان در زمان جاهلیت با دختران خود مرتکب می‌شدند.

و البته این حکم - یعنی زنده به گور کردن - موارد مشابه دارد خصوصاً در بین علویان.

ابوالفرج اصفهانی از جمله کسانی که بدین طریق کشته شده‌اند ابراهیم بن حسن را ذکر کرده است. وی در مقاتل الطالبین^{۶۰} می‌گوید:

و ذکر محمد بن علی بن حمزة انه سمع من يذكر أن يعقوب واسحاق و محمداً و ابراهیم بنی الحسن قتلوا فی الحبس بضروب من القتل، وإن ابراهیم بن الحسن دفن حياً و طرح علی عبدالله بن الحسن بیت.

یعنی: ابن حمزه گفته که از کسی شنید که می‌گفت: یعقوب

و اسحاق و محمد و ابراهیم، فرزندان امام حسن مجتبی (ع)، به انواع قتلها در حبس کشته شدند: ابراهیم بن حسن زنده به گور شد و بر سر عبد الله بن حسن خانه خراب کردند!

در قضیه سلیمان بن عبدالملک - خلیفه اموی - نیز هنگامی که عمر بن عبدالعزیز (حکومت ۹۹ - ۱۰۱) با سه تن از فرزندان سلیمان بر سر قبرش آمدند و او را بلند کردند، سلیمان روی دست آنها حرکتی کرد. فرزندان سلیمان قسم یاد کردند که پدر ما زنده است، و عمر جواب داد: بل عوجل أبوکم ورب الکعبة، پس از آن بعضی بر عمر بن عبدالعزیز طعنه می زدند که: دفن سلیمان حیاً ۶۲.

اینک ماثیم و دو قول مخالف: قول اول که می گوید: «مرض و مات» و قول دوم که می گوید: «دفن حیاً».

سخن فخر رازی

علاوه بر قول ابن شهر آشوب (در گذشته ۵۸۸) که قدیمترین مصدر قابل استناد در مورد شهادت حضرت عبدالعظیم می باشد به قول صاحب کتاب الشجرة المباركة نیز برخورد می کنیم. عبارت وی چنین است:

عبدالعظیم... و قتل بالری، و مشهده بها معروف و مشهور...

نویسنده مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او» احتمال داده که شاید بجای «و قتل»، عبارت «وقیل» بوده است که در این صورت، صاحب کتاب «الشجرة المباركة» از قائلین به شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمی باشد. نگارنده گوید: ای کاش، نویسنده محترم عبارت قبل از «و قتل بالری» را نیز نقل می فرمودند تا مشخص شود که او بر چه چیزی عطف شده است. ظاهر عبارت با توجه به احتمال مذکور آن است که در مدفن یا محل زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو قول است، قول اول که قویتر است و محل آن در عبارت نیامده است، و قول دوم که ضعیفتر است آن است که حضرت در ری زندگی می کرده و یا دفن شده اند.

اما اگر مدفن مراد باشد: تا جایی که نگارنده می داند هیچ کس در مدفن آن حضرت تشکیک نکرده است، و همه بر یک قول متفق جازمند که مدفن وی در ری همان بارگاه فعلی می باشد.

و اگر محل زندگی باشد: بنا به گفته مورخان، آن حضرت در مدینه و عراق درک حضور اهل بیت علیهم السلام را کرده و سپس در اواخر عمر به ری آمده است، پس قول قبیل چه معنایی می تواند داشته باشد.

بنابراین گر چه مقداری از عبارت در نقل مذکور نیامده، ولی مقدار موجود نیز دلالت دارد که «و قتل» صحیح باشد.

مؤید واضح این مطلب کلمه پس از آن است که فرموده: «ومشهده بها معروف» و کلمه «مشهد» اسم مکان است، یعنی

محل شهادت. بنابراین مراد صاحب «شجرة مبارکه» آن است که حضرت عبدالعظیم در ری به شهادت رسیده است، و محل شهادت وی در ری معروف و مشهور است.

پس از این گفتار، با جست و جویی درباره کتاب «الشجرة المباركة» معلوم شد این کتاب از فخر رازی در گذشته ۶۰۶ هجری است، و آنرا در انساب طالبیان نگاشته است ۶۳. وی در صفحه ۶۳ می گوید:

اعقاب علی بن الحسن بن زید بن الحسن علیه السلام: اما علی بن الحسن بن زید بن الحسن علیه السلام فعقبه من رجل واحد: عبدالله.

سپس در صفحه ۶۴ می گوید:

واعقب - یعنی عبدالله - من رجلین: عبدالعظیم بطبرستان، و قتل بالری، و مشهده بها معروف و مشهور؛ و أحمد، له عقب کثیر أجمع علی صحتهم العلماء إلا البخاری. اما عبدالعظیم فلا أعرف من عقبه إلا ابنة محمد.

بنا بر عبارت مذکور، گر چه محتمل است بجای «و قتل» در اصل نسخه های مسخوط «وقیل» بوده تا «بالری» عطف بر «بطبرستان» باشد ولی این احتمال بعید است به چند وجه:

الف. ظاهر عبارت این است که عبدالعظیم ساکن طبرستان بوده و در ری کشته شده است، و مشهده وی در ری معروف و مشهور است.

ب. با توجه به اینکه فخر رازی خود اهل ری بوده و نیز قرب عهد وی به عبدالعظیم، بسیار بعید است که در محل زندگانی حضرت عبدالعظیم تشکیک کرده و آن را مرد بین طبرستان و ری بدانند.

ج. عبارت «مشهده» چنانچه اشاره کردیم ظاهر بلکه نص صریح است در اینکه مراد محل کشته شدن و شهادت است، و بنابراین عبارت «و قتل» صحیح بنظر می رسد.

*

۶۲. تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۹۹ - ۳۰۰.

۶۳. کتاب فخر رازی با عنوان «الشجرة المباركة فی انساب الطالیه» تحقیق سید مهدی رجائی، توسط کتابخانه مرعشی در سال ۱۴۰۹ هـ ق بچاپ رسیده است.

۶۴. در مقاله مذکور صفحه ۴۶ درج شده است.

مانند آنچه از رجال نجاشی ثبت کردیم مذکور است.

۱. ابو عبدالله حسین بن عبیدالله:

وی همان ابن الغضائری مشهور است که علامه در خلاصه^{۷۰} از او تعبیر به شیخ الطائفة نموده است. و در رجال نجاشی^{۷۱} او را شیخ الاجازة دانسته است. شیخ نیز به شیخ الاجازة بودن ابن غضائری تصریح می کند^{۷۲}.

بنابر مبنای جمعی از رجالین، شیخ الاجازة بودن در وثاقت شخص کفایت می کند. علاوه بر اینکه مجلسی و ابن طاووس و جماعتی دیگر وی را توثیق نموده اند. و همین افتخار برای وی بس که افرادی مانند ذهبی در میزان الاعتدال^{۷۳} او را شیخ الرافضة خوانده است.

۲. جعفر بن محمد ابوالقاسم:

وی همان ابن قولویه است که از مشایخ روات و اجازات می باشد. تمامی کسانی که شرح حال وی را ذکر نموده اند او را توثیق کرده اند، بلکه ابن قولویه از اجلاء ثقات اصحاب ما در فقه و حدیث می باشد چنانچه نجاشی از وی بدین گونه تعبیر نموده سپس می گوید: کل ما یوصف به الناس من جمیل و فقه فهو فوقه^{۷۴}.

۳. علی بن حسین سعدآبادی:

وی مؤدب ابن قولویه بوده و از وی روایت می کند. شیخ طوسی حدیثش را در نزد اکثر از نوع حسن می داند. وحید نیز در تعلیقه اش بر منهج المقال^{۷۵} می گوید: لا یبعد عدّ حدیثه حسناً. بلکه بعضی از متأخرین - مانند محدث نوری - قائل به وثاقت

اینک ما هستیم و دو قول مخالف: قول اول که می گوید: «مریض شد و وفات یافت»، و قول دوم که می گوید: «دفن حیاً، زنده به گور شد و به شهادت رسید».

امکان جمع بین دو قول

ممکن است کسی بگوید: منافاتی ندارد که درباره شخص بیماری هم موت صدق کند و هم شهادت، چنانچه مشهور است درباره حضرت رسول اکرم (ص) که توسط زنی یهودیه مسموم شد و به سبب آن مریض و سپس شهید شد^{۶۵}؛ یا حضرت صدیقه کبری و شفیعۀ محشر فاطمة زهرا (ع) که از ضربه قنذ ملعون در بستر بیماری افتاده و پس از اندکی به شهادت رسید و حضرت کاظم (ع) در باره او فرمود: «فاطمة صدیقة شهيدة»^{۶۶}.

ولی در مقام، این گفتار صادق نیست چون ظاهر عبارت قول اول آن است که حضرت در حال بیماری وفات یافته است، و عبارت قول دوم نیز فقط مقالة شهادت را نمی گوید بلکه شهادتی است که حضرت را در حال زنده بودن، در تیره خاک سپرده اند.

مگر فقط به گفتار فخر رازی - منهای قول ابن شهر آشوب - توجه شود که فقط مسأله قتل آن حضرت را مطرح کرده و گفته است: «قُتِلَ بِالرِّیِّ». در این صورت مقولة بیماری و شهادت قابل جمع و توجیه است.

*

به هر حال در ترجیح هر یک از دو قول سابق، دو بررسی لازم است:

۱. بررسی سندی؛

۲. بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن.

الف. بررسی سندی:

مستند قول اول کتاب های رجالی بیان می شود:

سند رجال نجاشی چنین بود^{۶۷}:

قال ابو عبدالله الحسين بن عبیدالله، حدثنا جعفر بن محمد

ابوالقاسم، قال: حدثنا علی بن الحسين السعد آبادی، قال: حدثنا

احمد بن محمد بن خالد البرقی قال: كان عبیدالعظیم ...

در جامع الرواة^{۶۸} بجای «جعفر بن محمد ابوالقاسم»

«حفص بن احمد ابوالقاسم» ذکر شده و به نقل از نسخه بدلی

حفص بن محمد را ثبت کرده است. در معجم رجال الحدیث^{۶۹}

۶۵. قول دیگری نیز درباره شهادت نبی مکرم اسلام (ص) منقول است. به روایت ابن شهر آشوب در مثالب النواصب (ص ۵۱۷) از نسخه خطی کتابخانه سپهسالار: عن عبدالصمد بن بشیر، عن ابي عبدالله عليه السلام: أتدرون مات رسول الله أو قتل؟ فإن الله تعالى يقول في كتابه (أفان مات أو قتل ...) فسبح القتل الموت، إنما سمّاه وقتلتاه، وإنهما وأبوهما شرّ خلق الله.

۶۶. مسائل علی بن جعفر: ۳۲۵ ح ۸۱۱، کافی ۴۵۸/۱ ح ۲.

۶۷. رجال النجاشی: ۲۴۸-۲۴۹ رقم ۶۵۳، همچنین بنگرید به: خانمة المستوفی ۴/۴۰۵ و ۵/۲۳۰، بحار الأنوار ۹۹/۲۶۸ ح ۳ ثلاثیات الکلینی: ۷۴؛ نقد الرجال ۲/۶۸ رقم ۲۹۴۴.

۶۸. جامع الرواة: ۱/۴۶۰.

۶۹. معجم رجال الحدیث: ۱۱/۵۰.

۷۰. خلاصة الاقوال: ۵۰ شماره ۱۱.

۷۱. رجال النجاشی: ۶۹ ش ۱۶۶.

۷۲. الخلاصة: ۴۷۰ ش ۵۲.

۷۳. میزان الاعتدال ۱/۵۴۱ ش ۲۰۲۳.

۷۴. بنگرید به: رجال الشيخ: ۴۵۸ ش ۵، رجال العلامة ۳۱ ش ۲۶، فهرست الشيخ: ۴۲ ش ۱۳.

۷۵. تعلیقه الوحید علی منهج المقال: ۲۲۹.

تحقیق درباره ارتحال حضرت عبیدالعظیم حسنی (ع)

او شده‌اند، چرا که از مشایخ اجازه می‌باشد. به شیخ اجازه بودن سعدآبادی در وجیزه مجلسی اشاره شده است^{۷۶}، و همو در روضة المتقین^{۷۷} می‌گوید: سعدآبادی به کثرت روایت شناخته شده است.

ناگفته نماند: کثرت نقل روایت نیز در نزد برخی از مرجحات شمرده می‌شود.

۴- احمد بن محمد بن خالد برقی:

نجاشی در رجالش^{۷۸} درباره برقی می‌گوید: وکان ثقة فی نفسه... و طعن بروایته عن الضعفاء واعتماد المراسیل، والطعن فی القمیین...^{۷۹}.

یعنی برقی فی حد نفسه شخص ثقة و مورد اعتمادی است، الا اینکه بعضی در روایت او از ضعفاء و تکیه وی بر مرسلات خرده گیری کرده‌اند و همچنین وی بر قمی‌ها طعنه می‌زده است.

باید گفت^{۸۰}: اگر ثقة بودن شخص را پذیرفتیم، دیگر روایت شخص از ضعفاء موجب ضعف او نمی‌شود؛ چون مبنای بعضی از روایات این بوده که فقط آنچه را صحیح می‌دانسته‌اند نقل کنند، و مبنای عده‌ای دیگر - با اینکه خود افراد مطمئنی بوده‌اند - این بوده که هر چه حدیث شنیدند نقل کنند، و این بدان معنا نیست که هر آنچه را که نقل کرده‌اند پذیرفته‌اند و یا بر نقل ضعفاء اعتماد کرده‌اند. بنابراین نهایت اشکالی که می‌توان بر برقی کرد این است که چرا از ضعفاء روایت می‌کند؟ نه اینکه حال که از ضعفاء روایت کرد پس حدیث او نیز ضعیف است!^{۸۱}

*

از آنچه گفتیم نتیجه گرفته می‌شود: روایت مذکور بنا بر قول رجالی‌ها از روایات حسنه به حساب می‌آید، بلکه با توجه به اینکه تمامی روایان این روایت از مشایخ اجازه شیعه هستند و بعضی از آنها به کثرت روایت مشهورند، بنا بر مبنای بعضی از متأخرین - مثل مبنای میرزای نوری صاحب مستدرک الوسائل - از جمله روایات موثقه می‌باشد.

مستند قول دوم

منتخب طریحی مطالب را ظاهراً از ابن شهر آشوب گرفته و مصدر مستقلی نیست، علاوه بر اینکه خودش نیز این مطلب را به قول قیل نسبت داده است که مشعر به ضعف قول است.

به عبارت دیگر: با توجه به دو نسخه از «مثالب» که عبارت مذکور در آن واقع است و نسبت به «قیل» داده نشده بلکه جزماً نسبت شهادت به حضرت عبد العظیم (ع) داده شده، ولی صاحب منتخب در نقل عبارات شهر آشوب به این مطلب که

رسیده لفظ «قیل» را اضافه کرده است.

بنابراین طریحی نظر به قول علمای رجال مانند نجاشی و شیخ داشته و می‌توان گفت: خود طریحی قائل به موت طبیعی بوده و شهادت را به نحو قولی قیل که خود بدان قائل نیست نقل کرده است.

اما ابن شهر آشوب، قدمت و قول او حجیت بلا کلام دارد، متنها تنها مطلبی که در بین هست این است که ابن شهر آشوب مطلب تاریخی مذکور را از کجا نقل کرده است و مستند وی چه کتاب یا کتابهایی بوده است؟

باید بدین نکته توجه داشت که موارد زیادی در «مثالب» و «مناقب» وی دیده می‌شود که مطالب روایی یا تاریخی متضاد را به نقل از منابع گوناگون گرد آورده است البته به جهت حفظ تاریخی و استناد به برخی از مطالب آن. به عبارت دیگر همان گونه که مرحوم مجلسی و دیگر محدثان، روایات فراوانی نقل کرده‌اند که تضاد ظاهری یا واقعی با یکدیگر دارند و مراد آنها حفظ احادیث بوده نه اقرار به تمامی آنها، ابن شهر آشوب نیز همین حکم را دارد. بنا بر این اگر شهادت حضرت عبد العظیم معتقد ابن شهر آشوب باشد ما نیز می‌توانیم آن را بپذیریم ولی اگر صرف نقل از دیگران باشد آنگاه باید آن مصدر نیز مورد توجه قرار گیرد.

در مقام، ابن شهر آشوب قبل و پس از این عبارت نام «تاریخ» را آورده که از آن متأسفانه اطلاعی در دست نداریم و احتمال می‌رود مطلب مربوط به حضرت عبد العظیم نیز از آن کتاب مأخوذ باشد. البته با توجه به سیاق عبارت نمی‌توان به اخذ از آن کتاب جزم کرد. عبارت قبل و پس از آن چنین است:

وقتل عدة من الشيعة ذكره القاضي ابو الحسن في صفوة التاريخ فجلس اهل العراق كلهم في التعازي حتى اعادوا القبر وسموا ظهره.

۷۶. الوجیزة: ۲۵۹.

۷۷. روضة المتقین ۱۴/۴۳ و ۳۹۵.

۷۸. رجال النجاشی: ۷۶ ش ۱۸۲.

۷۹. نیز بنگرید به: خلاصة الاقوال: ۱۴ ش ۷.

۸۰. چنانچه استاد محقق، شیخ محمد رضا مامقانی حفظه الله تصریح فرموده‌اند.

۸۱. نیز بنگرید به: منتهی المقال ۱/۳۲۱.

تصریح سرکیس، مدتی در ری قاضی بوده است، و اطلاعات محلی افراد درباره تواریخ مربوط به آن محل بیش تر قابل اعتماد است.

اما شافعی بودن او ضروری بدین نقل نمی زند چرا که شافعیان از میان اهل سنت، به شیعه نزدیکترند خصوصاً که برای سادات احترامی قائل هستند.

اما فخر رازی، بطور کلی گفتارش در مطالب اعتقادی یقیناً مورد استناد و احتجاج نیست؛ چرا که در تألیفاتش بسیار معاند، متعصب و مبغض شیعه و پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم می باشد.

ولی در مانند مقام که کتابش را در علم انساب نگاشته اقوالش اگر مخالفی نداشته باشد می تواند مورد قبول قرار گیرد، و یا لاقلاً، قول وی مؤید اقوال موافق باشد.

با توجه به مطالب گفته شده در بررسی سندی، می توان به قول مرحوم نجاشی با توجه به سند گفتارش که حسنه یا موثقه است اعتماد بیش تری نمود، و عبارات منقول از ابن شهر آشوب و فخر رازی - در مقابل آن نمی تواند اعتبار فوق العاده ای نشان دهد؛ زیرا مآخذ ابن شهر آشوب دقیقاً معلوم نیست، و کلام فخر رازی نیز احتمال خلاف دارد (بنابر قرائت «وقیل» بجای «و قتل»).

در تأیید قول نجاشی که درباره حضرت عبد العظیم (ع) فرموده بود: «مرض و مات»، قول شیخ طوسی نیز در فهرست بدان ضمیمه می شود. عبارت فهرست^{۸۶} چنین است: مات عبد العظیم بالری، و قبره هناك.

ظاهر این عبارت مرگ طبیعی است و الا بجای آن، عبارت «استشهد» را بکار می برد، و همچنین در ادامه کلامش فرمود: «قبره هناك» و تعبیر از «قبر» کرده «مشهد» چنانچه فخر رازی تعبیر کرده بود.

و کلام شیخ طوسی با توجه به اینکه یکی از مشایخ رجال شیعه است حائز اهمیت فراوان است و همچون نجاشی^{۸۷}، قابل استناد می باشد. شیخ طوسی نسبت به کلامی که فرموده جزم داشته و هیچ گونه تردیدی در کلماتش دیده نمی شود.

۸۲. مطالب النواصب: ۱۳ نسخه لکهنو.

۸۳. الصراط المستقیم ۳/ ۴۷.

۸۴. الاربعین: ۹۴.

۸۵. مجمع المطبوعات العربیة والمعریة ۱/ ۶۸۲.

۸۶. الفهرست: ۱۲۱ ش ۵۴۸، نیز بنگرید به: نقد الرجال ۳/ ۷۰.

۸۷. در مواردی که تعارضی بین کلام نجاشی و شیخ وجود داشته باشد، علمای رجال کلام نجاشی را مقدم می کنند؛ زیرا وی متمحض در علم

و ممن دفن من الطالبیین حياً عبد العظیم الحسنی بالری و محمد بن عبد الله بن الحسن.

قال الصفوانی: وجد فی برج انهدم رؤوس آل الرسول - علیهم السلام^{۸۲}.

ابن شهر آشوب در عبارات قبل و پس از عبارت مورد نظر از دو نفر نام برده و به نام یک کتاب نیز تصریح کرده است:

۱. قاضی ابوالحسن در «صفوة التاریخ».

۲. صفوانی.

سیاق عبارت به گونه ای نیست که بتوان تشخیص داد عبارت مورد نظر را از یکی از دو منبع مذکور نقل کرده باشد، بلکه احتمال می رود مصدر دیگری غیر از آنچه ذکر شد داشته است، خصوصاً با توجه به سیاق «مثالب النواصب» که مطالب را در بسیاری از موارد سلسله وار نقل می کند بدون اینکه مصادر آنها مربوط به یکدیگر باشند.

در مورد «قاضی ابوالحسن» باید گفت: بیاضی در الصراط المستقیم^{۸۳} از او مطلبی نقل کرده و می گوید: فی صفوة التاریخ لابی الحسن الجرجانی.

محمد طاهر قمی شیرازی نیز در اربعین^{۸۴} خود از صفوة التاریخ قاضی ابوالحسن جرجانی یاد کرده است.

سرکیس در معجم المطبوعات^{۸۵} از او یاد کرده و می گوید: قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز بن حسین بن علی جرجانی شافعی (۳۶۶-۳۹۰) قاضی جرجان بود و به قضاوت ری نیز دست یافت. سپس از شیخ ابواسحاق نقل می کند که او فقیهی شاعر بود و از خود کتاب الوکالة و تفسیر کبیری بجای گذاشته است، و از جمله کتابهای او صفوة التاریخ است که اختصاری از تاریخ ابو جعفر طبری می باشد. این مطلب را به نقل از ثعالبی در یتیمه الدهر نگاشته است.

بنابراین باید به دو نکته توجه کرد:

۱. این کتاب گزیده ای از تاریخ طبری است. بنابراین باید در تاریخ طبری گشت و گذاری نمود تا بتوان درباره نقل ابن شهر آشوب از این مصدر یا عدم نقل او، جزم حاصل نمود.

۲. چنانچه مصدر ابن شهر آشوب در نقل شهادت حضرت عبد العظیم علیه السلام کتاب «صفوة التاریخ» باشد، می تواند منبع مورد اطمینانی باشد از این جهت که وی به

ب. بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن

در این بررسی قول دوم که شهادت حضرت عبدالعظیم باشد بسیار قوت می‌یابد و برای قول اول هنگامی که تکیه بر شواهد و قرائن می‌کنیم چیزی نمی‌توان گفت جز آنکه سن حضرت به قرائن روایات و مطالب منقوله که پیش از این بدانها اشاره شد بین هفتاد تا هفتاد و نه سال بوده، و در این سن مرگ طبیعی احتمالش قوی است.

اولین مؤید شهادت

ولی اوضاع و جوّ حاکم بر آن زمان و علت یابی مهاجرت حضرت از مدینه یا عراق به ری قضیه شهادت را قوت می‌بخشد. ستم و بیدادی که از سوی بنی‌العباس بر علویان وارد می‌شد طیف وسیعی از شورشها و نهضت‌های ضد حکومتی براه انداخت بطوری که در طول نیم قرن یعنی از آغاز خلافت معتصم تا آخر خلافت معتمد عباسی حد اقل ۱۸ قیام سراغ داریم که فقط از سادات علوی سرزده و این حاکی از فشار فوق‌العاده دستگاه حاکمه است که به تناسب، نهضت‌های زیادتری را همراه داشته؛ لذا می‌بینیم در زمان منتصر - فرزند متوکل - که علی رغم پدرش متوکل، خصومتی به اهل بیت نشان نمی‌داد نهضت بوقوع نپیوست و هیچ علوی به شهادت نرسید و در زندان قید و بند نشد ولی خلافت این خلیفه شش ماه بیش تر بطول نیاورید. در بین نهضت‌های علوی آن دوره که زمان حیات حضرت عبدالعظیم بوده است سه تا از این شورشها در ری بوده است و حدود رحلت حضرت عبدالعظیم، لذا ارتباط داشتن این قیامها و سرکوبی دستگاه حاکمه و طبعاً شهادت حضرت عبدالعظیم خالی از وجه نیست.

اینک به این قیام‌ها اشاره می‌کنیم^{۸۸}:

۱. قیام ابو جعفر محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ملقب به صوفی که زمان معتصم در طالقان قیام کرده، سال ۲۱۹ عبدالله بن طاهر او را گرفت و پیش معتصم برد. دسته‌ای معتقد شدند که نمرده و مهدی این امت است.
۲. نهضت ابوالحسین یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که از ستم متوکل و اتراک سال ۲۵۰ در کوفه قیام کرد.

۳. نهضت حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، در سال ۲۵۰ در طبرستان قیام کرد و سال ۲۷۰ پس از وفات وی برادرش محمد بن زید جانشین او گردید.

۴. نهضت حسن بن علی حسنی معروف به اطروش در طبرستان.
۵. نهضت محمد بن جعفر بن احمد بن عیسی بن حسین صغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در سال ۲۵۱ در خراسان.
۶. نهضت ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که در ری به اتفاق محمد بن جعفر در سال ۲۵۱ قیام کرد. به این تاریخ (۲۵۱) و محل آن که ری بوده توجه کنید.
۷. نهضت احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که پس از محمد بن جعفر پیا خاست و با محمد بن طاهر جنگید و بر ری استیلا یافت. وی مردم را به رضای آل محمد (ص) فرامی‌خواند. این قیام هم مربوط به ری بوده است.
۸. نهضت حسن بن اسماعیل [بن] محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ملقب به کرکی. گویند: وی همان حسن بن احمد بن محمد بن اسماعیل است که در قزوین قیام کرد و موسی بن یغابا او جنگ کرد و کرکی به دیلم فرار کرد.
۹. قیام حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب (یا حسین بن احمد بن حمزه ...) سال ۲۵۱ در کوفه.
۱۰. نهضتی به رهبری محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب جانشین حسین بن محمد سابق الذکر که پس از وی در کوفه قیام کرد.
۱۱. نهضت اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در سال ۲۵۲ در مدینه.

۱۲. نهضت علی بن عبدالله طالبی معروف به مرعشی در سال ۲۵۱ در آمل.

۱۳. نهضت انسان علوی سال ۲۵۱ در نینوا.

۱۴. نهضت حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل ارقط معروف به کوکب. وی سال ۲۵۱ در ناحیه

رجال بوده و مطالبش اضبط و آذق می‌باشد، بخلاف شیخ که ذوفنون بوده و بجهت کثرت مشاغل و تألیفات و تصنیفات، احتمال اشتباه در کلمات وی وجود داشته است. بهر حال در مقام بین کلام شیخ و نجاشی تعارضی نیست.

۸۸. بنگرید به: امام هادی و نهضت علویان: ۲۱۸-۲۲۴.

تسلیم محض او در برابر اوامر و نواهی حضرات معصومین (ع) او را به درجه ای رسانده که اکنون حاجتمندان بی شمار از پناه بردن به آستانش رفع مشکلات و دفع غموم و رفع هموم می نمایند. اینک برای روشن تر شدن موضوع گوشه هایی از تاریخ آن زمان ری را که مربوط به اواخر زندگانی حضرت عبدالعظیم (ع) است به نقل از ترجمه تاریخ طبری با مطالبی که خانم نیک طبع افزوده نقل می کنیم.^{۸۹}

در ۱۹۵ هـ با آنکه مأمون را پدرش به حکمرانی ری نشانده بود و از امین خواسته بود که تازنده است فرمانروای آنجا باشد، امین نام مأمون را از خطبه انداخت و به او نامه نوشت که از ری برود.

مأمون از این امر سرپیچی کرد. امین، علی بن عیسی بن ماهان را با سپاهی به فرماندهی هرثمه بن اعین به قصد جنگ با مأمون روانه ری کرد، مأمون نیز طاهر بن الحسین بن مصعب بن زریق بن حمزه رستمی را برگزید و بالشکر عظیمی پیش فرستاد. این دو لشکر در پنج فرسنگی ری به هم رسیدند و جنگ عظیمی در گرفت و علی بن عیسی کشته شد. پس از این جنگ امین، عبدالرحمن بن جبلة انباری را به جنگ طاهر بن حسین فرستاد و ما بین ری و همدان جنگ کردند و عبدالرحمن شکست یافت و طاهر در ری باقی ماند (۱۹۵ هـ).

از حوادث پراهمیت ری در دوران طبری، مبارزه علویان طبرستان با طاهریان و سپس با سرداران ترک و تصرف این شهر به دست اسماعیل سامانی است.

اهالی طبرستان که از مظالم عمال زمان خویش مخصوصاً تعدیات محمد بن اوس به جان آمده بودند چاره ای جز این ندیدند که دست توسل به دامن دعاة علوی دراز کنند. ایشان را که به دشمنی بنی عباس و عمال آنها برخاسته بودند به یاری خود بخوانند، به همین جهت یکی از سادات مقیم رویان را که از اولاد زید بن حسن مجتبی بود به قبول بیعت خواندند. اما علوی مزبور چون خود را برای این امر خطیر شایسته نمی دانست تکلیف ایشان را نپذیرفت و خواهرزاده خویش حسن بن زید را که در ری اقامت داشت لایق معرفی کرد و اهل رویان را به دعوت او هدایت کرد. شورشیان به ریاست عبدالله بن وندا امید نامه ای به حسن بن زید

قزوین و زنجان قیام کرد و عمال حاکمه را از آنجا بیرون کرد و تا ۲۵۲ آنجا حکومت کرد، سپس به اتفاق «جستان» صاحب دیلم و عیسی بن احمد علوی به ری یورش بردند و کشتند و تبعید و اسیر کردند و بالاخره بر آنجا تسلط یافتند. سپس مردم ری با آنها به دو میلیون درهم مصالحه کردند که دست از آنجا برداشته و آنها هم قبول کردند و در سال ۲۵۳ موسی بن بغا با وی جنگید و با یک حیلۀ جنگی آتش در لشکر او انداخت و بر وی پیروز شد و قزوین را به تصرف خود در آورد.

این قیام نیز دقیقاً در سال ۲۵۲ مربوط به ری می شده و در آنجا قتل و غارت صورت گرفته است.

۱۵. نهضت ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابوالصوفی سال ۲۵۶ در مصر.

۱۶. قیام علی بن زید علوی در سال ۲۵۶ در کوفه.

۱۷. شورش عیسی بن جعفر علوی که با علی بن زید در کوفه قیام کرد و معتز لشکری عظیم را به فرماندهی سعید بن صالح معروف به حاجب به نبرد با آنها ارسال کرد و آن دو شکست خوردند. این قیام در سال ۲۵۵ بود.

۱۸. نهضت پسر موسی بن عبدالله بن موسی بن حسن بن علی بن ابی طالب، که پس از اسماعیل بن یوسف در مدینه ظاهر گشت.

*

بنا بر این شکی نیست سالهای اخیر عمر حضرت عبدالعظیم و حضور مهر قرین ایشان، ری صحنه تحولات فراوان و درگیریهای متعدد بوده است، لذا احتمال می رود در یکی از این درگیریها حضرت به شهادت رسیده باشد و به آن وضع اسف بار حضرت رازنده به گور کرده باشند.

استبعاد تأیید مذکور:

می توان گفت: اولاً: چنین مسأله ای - یعنی شهادت - اگر بوده حتماً تاریخ در این باره مسکوت نمی ماند چون با جلالت شأنی که حضرت داشته و بزرگ علویان بوده این مطلب مخفی نمی ماند، و ظاهر حال این است که حضرت به حال انزوا در آنجا زندگی می کرده است.

ثانیاً: در تمامی رخدادهای آن هنگام نامی از حضرت و شرکت او در قیام علویان نمی بینیم.

گویا از طرف امام زمان خویش مأمور به سکوت بوده و طبعاً

۸۹. بنگرید به: یادنامه طبری، مقاله ای با عنوان «ری در زمان طبری» پروانه نیک طبع، ص ۵۱۵-۵۲۷.

محمد بن جریر طبری متولد ۲۲۴ یا ۲۲۵ در شهر آمل طبرستان (مازندران) بود. نخستین سفر وی به ری و نواحی آن بود و محضر صدها راوی و دانشور را درک کرد. قنون زیادی را از محمد بن حمید رازی آموخت و به مجلس درس احمد بن حماد دولابی که ساکن دولا ب از قراء نزدیک ری بود حاضر می شد. وی در سال ۳۱۰ درگذشت. با توجه به سوابق وی، مطالب تاریخی او درباره ری حائز اهمیت می باشد.

معروف به حالب الحجاره^{۹۰} به ری فرستادند و او را به رویان دعوت کردند. در تاریخ طبری آمده است :

«با رفتن سلیمان به گرگان کار همه طبرستان بر حسن بن زید فراهم آمد و چون کار طبرستان بر او فراهم آمد و سلیمان بن عبدالله و یاران وی را از آنجا برون راند، سپاهی سوی ری فرستاد به همراه یکی از مردم خاندان خویش به نام حسن پسر زید که سوی آن رفت و عامل ری را که از جانب طاهریان بود بیرون راند. همینکه فرستاده طالبیان به ری درآمد عامل آن گریخت و او یکی از طالبیان را به نام محمد پسر جعفر بر ری گماشت و از آنجا برفت و با طبرستان، ری نیز تا حد همدان بر حسن بن زید فراهم آمد. وقتی محمد بن جعفر طالبی در ری استقرار یافت چنانکه گویند، کارهایی از او سرزد که مردم ری آن را خوش نداشتند. محمد بن طاهر یکی از سرداران خویش را به نام میکال که برادر شاه پسر میکال بود با جمعی سوار و پیاده سوی ری فرستاد که با محمد بن جعفر طالبی بیرون شهر تلاقی کرد.

گویند: محمد بن میکال، محمد بن جعفر طالبی را اسیر گرفت و سپاه وی را بشکست و وارد ری شد و در آنجا بماند و دعای سلطان گفت. اما ماندن وی در آنجا دیر نپائید که حسن بن زید سپاهی فرستاد با یکی از سرداران خویش به نام واجن از مردم لارز. وقتی واجن به ری رسید محمد بن میکال به مقابله وی بیرون شد و پیکار کردند که واجن و یارانش محمد بن میکال و سپاه را هزیمت کردند. محمد بن میکال به ری رفت و آنجا را پناهگاه کرد، واجن و یارانش از دنبال وی برفتند و او را بکشتند و ری را از آن یاران حسن بن زید کردند. پس از کشته شدن محمد بن میکال وقتی روز عرفة آن سال رسید، احمد بن عیسی و ادريس بن موسی، هردو آن علوی، در ری قیام کردند و احمد بن عیسی با مردم ری نماز عید کرد و سوی شخص مورد رضایت از خاندان محمد دعوت کرد و او سوی قزوین رفت»^{۹۱}.

حسن بن زید در سال ۲۵۰ به قصبه کلار از آبادی های سرحدی بین گیلان و طبرستان (کلاردشت) آمد و مردم با وی بیعت کردند، و لقب داعی کبیر را به او دادند و به عنوان مؤسس سلسله علویان طبرستان شناخته شد. در تاریخ طبری آمده است :

«وهم در این سال نامه محمد بن طاهر آمد با خیر مرد طالبی که به ری و اطراف آن قیام کرده بود و سپاهیی که برای نبرد وی فراهم کرده بود و جنگاورانی که به مقابله وی فرستاده بود و همینکه او به محمدیه رسیده بود، حسن بن زید فرار کرده بود و او به هنگامی که وارد محمدیه شده بود، کسان بر راهها گماشته بود و یاران خویش را فرستاده بود و خداوی را بر محمد بن جعفر ظفر داده بود که اسیر شده بود بی پیمان و قرار.

کسانی که از علویان بار دوم پس از اسارت محمد بن جعفر به ری رفته بودند، احمد بن عیسی بن علی بن حسین صغیر بن علی بن حسین بن ابی طالب بود با ادريس بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب و همین ادريس بود که به وقت رفتن حج گزاران قیام کرده بود^{۹۲}.

حسن بن زید پس از استیلا بر رویان و چالوس و ری جمعی از دعاة علوی را به عنوان دعوت به اطراف طبرستان و دیلم فرستاد و مردم گروه گروه به او پیوستند. حسن بن زید در مدت سه سال تمام طبرستان و قسمت مهم دیلم و ری را به تصرف خویش درآورد. در تاریخ طبری آمده است :

در این سه سال پسر جستان فرمانروای دیلم با احمد بن عیسی علوی و حسن بن احمد کویکی به ری هجوم بردند و کشتار کردند و اسیر گرفتند. وقتی آهنگ ری کردند عبدالله بن عزیز عامل آنجا بود که بگریخت. مردم ری بر دو هزار هزار درم با آنها صلح کردند که بدادند و پسر جستان از ری برفت. ابن عزیز سوی آنجا بازگشت و احمد بن عیسی را اسیر گرفت و وی را به نیشابور فرستاد^{۹۳}.

در این حال قارن عاصی شد و حسن بن زید به دفع او قیام کرد و در ۲۵۴ تصمیم گرفت گرگان و خراسان را نیز مسخر سازد، ولی معتز خلیفه عباسی دو تن از سرداران ترک خود را با سپاهی فراوان به طبرستان فرستاد. آنها ری و قزوین و ساری و آمل را گرفتند. تا سال ۲۷۱ رافع بن هرثمه در خراسان مدعی عمرو لیث بود و در این سال مغلوب عمرو شد و متواری می زیست، تا سال ۲۷۲ که شنید محمد بن زید از حاکم ری که ترکی بود از دست نشانندگان بنی عباس شکست یافته، موقع را مغتنم شمرد و به تحریک اسپهبد رستم بن قارن به گرگان حمله برد. در این تاریخ از مردم دیلم کمک گرفت و رافع بن هرثمه را از طبرستان بیرون کرد، ولی به علت تعداد زیاد دشمنان که به رافع ملحق شده بودند حریف او نشد، تا وقتی که رافع چند بار از لشکریان خلیفه در ری و از سپاهیان عمرو لیث شکست خورد.

۹۰. در بعضی از نقلها: حالب الحجاره، به جیم.

۹۱. ترجمه تاریخ طبری: ۶۱۳۹/۱۴-۶۱۴۰.

۹۲. ترجمه تاریخ طبری: ۶۱۸۰/۱۴.

۹۳. ترجمه تاریخ طبری: ۶۲۶۲/۱۴.

اکنون این آثاری که از مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم (ع) ظاهر است - قطع نظر از جهت سیادت و علم و عمل و دیانت و تقوا - همانا از اثر شهادت اوست اگر چه هر کس در غربت بمیرد شهید است، و هر کس به محبت اهل بیت بمیرد شهید است، و هر کس به طریق هدایت نفوس و تعلیم احکام سید انام بمیرد شهید است، و هر مؤمنی که به بعضی از امراض خاصه بمیرد شهید است.

علاوه از این مشروبات متداوله که از هاق روح است از بدن ظلماً و قهراً و جبراً ثواب معین و اجر معلومی دارد که خداوند سبحان می داند و اولیائش که جملتی از آن در عالم برزخ از مزار قتیل شهید بر زائر و مجاور وی ترشح می شود.

و از این جهت است بعضی از دعاها در مزار حضرت عبدالعظیم و امامزاده های دیگر به هدف اجابت مقرون می گردد که در اماکن و موارد دیگر به اجابت نمی رسد.

دلیل بر مراد، نذورات کثیره ای است که لائذین و زائرین قبور ایشان در سنین متواتره و اعوام متوالیه می آورند؛ تا حاجات محتاجین بر حسب نذرهایی که می نمایند برآورده نشود و فایده آن نمی کنند، و نفوس کافه خواص و عوام به مقتضای نذری که بر مقبره کردند و حاجات ایشان روا شد برای جلب نفع خودشان باز در حوائج و امور دیگر تکرار و تجدید می نمایند.

و این بقعه سامیه عظمی و عتبه عالیه کبرای حضرت عبدالعظیم (ع) همین طور است. اگر بخواهید طبقات ابناء هر زمانی را تا زمان شهادت حضرت عبدالعظیم از خواستن حاجات و اجابت دعوات و اهداء تحف و نذورات و بذل موقوفات ذکر نمائیم البته از مراد خارج می شویم^{۹۴}.

در عین حال، کجوری خود در جای دیگری از کتابش، احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - را از متفردات شیخ طریحی دانسته و با توجه به اینکه صاحب مقاتل الطالبیین که شهادت اولاد ابوطالب را نقل کرده و اسمی از شهادت عبدالعظیم نبرده، مسأله شهادت را غریب می شمارد. وی در جنة النعیم می گوید:

شیخ مرحوم در ذکر شهادت حضرت عبدالعظیم (ع) بدین گونه منفرد است اخبار بر خلاف عقیده ایشان مرویست. و صاحب کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی در ذکر و شهادت اولاد ابی طالب عجب اشعار و اشاره نکرده است، بلی هر کس در راه دین بمیرد برای او ثواب شهید است، و هر کس در غربت بمیرد برای وی ثواب شهید است، و هر کس بر دوستی آل محمد (ص) بمیرد نیز ثواب شهید را دارد، لیکن معنی شهید مصطلح که قتل و زهاق

چنانکه ملاحظه کردید در این تواریخ نامی از جناب عبدالعظیم حسنی به میان نیامده است و با توجه به موقعیت عظیم آن حضرت، سکوت تاریخ و کتب رجال درباره شهادت قابل توجه نیست.

دومین مؤید شهادت

ممکن است درباره شهادت حضرت عبدالعظیم به کلام امام هادی (ع) نیز درباره وی استناد شود که حضرت ترغیب فرموده که به زیارت او بروید، و این به جهت مظلومیت و شهادت حضرت در ری بوده است.

ولی این استدلال ضعیف است چون:

اولاً: درباره حضرت معصومه (ع) نیز شبیه این نص وارد شده با اینکه حضرت به شهادت نرسیده است.

ثانیاً: حضرت عبدالعظیم (ع) علاوه بر اینکه بزرگ طالبیان عصر خویش بوده از جلالت و قدر بالایی برخوردار بوده به نحوی که روایت عرضه دین او نمایانگر است، و امر به زیارت وی می تواند بدین لحاظ یعنی موقعیت بالای علمی و تقوای او بوده باشد. علاوه بر اینکه عبدالعظیم علیه السلام به مقام بلند «تسلیم در برابر اهل بیت علیهم السلام» رسیده بود، به نحوی که با موقعیت وافری که داشت زمانی که بسیاری از علویان قیام کرده و ادعاهایی نمودند او همچنان در ربقة اطاعت از امام معصوم خویش گردن نهاد و بدین مقامات بلند نائل گشت.

سومین مؤید شهادت

از مؤیدات دیگر بر شهادت آن حضرت، رازی بودن فخر رازی است. با توجه به اینکه فخر رازی از قائلین به شهادت (قتل) حضرت عبدالعظیم می باشد و خود اهل ری بوده و نیز قرب زمانی که به حضرت عبدالعظیم داشته است (حدود ۳۰۰ سال)، لذا بعید نیست با منابعی که در دست وی بوده است برای وی قتل حضرت عبدالعظیم مسلم بوده است.

چهارمین مؤید شهادت

همچنین مرحوم واعظ تهرانی در «جنة النعیم» برای تأیید شهادت آن حضرت، مسأله آثار و برکات و معجزات آن مزار کثیر الانوار را مطرح کرده می نویسد:

۹۴. جنة النعیم ۴ / (چاپ محقق).

روح است از روی ظلم به طریق تحقیق در کتب معتمده اهل علم و حق دیده نشده است.^{۹۵}

پنجمین مؤید شهادت

در رساله ای که صاحب مستدرک به نقل از صاحب بن عباد در خاتمة المستدرک^{۹۶} ذکر کرده و تاریخ آن مربوط به سال ۵۱۶ هجری می شود چنین مندرج است:

سألت عن نسب عبد العظيم الحسنی - المدفون بالشجرة، صاحب المشهد قدس الله روحه - وحاله واعتقاده و قدر علمه وزهده، وأنا ذاكر ذلك على اختصار.

صاحب بن عباد، وزیر معتقد شیعی، به سائل می گوید: درباره عبدالعظیم که در شجره مدفون است و صاحب مشهد می باشد و شرح حال و اعتقادات و مقدار دانش و زهد وی سؤال کردی، من نیز برای تو بگونه ای گزیده بیان می کنم. در این نقل واژه «صاحب المشهد» آمده که ظاهر از مشهد آن است که اسم مکان باشد به معنای محل شهادت. بنابراین عبارت صاحب بن عباد ظهور دارد در شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

با دقت در مطالبی که ذیلاً می گوئیم احتمال فوق ضعیف بنظر می رسد، لذا ما هنگام نقل اقوال در شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، نامی از صاحب بن عباد بمیان نیاوردیم، ولی چون بهر حال ظاهر عبارت وی دلالت بر شهادت می کند باید گفت:

واژه «مشهد» همانطور که بر «مکان شهادت» اطلاق شود، بر «محل حضور و گرد هم آمدن مردمان» نیز اطلاق شده است. بستانی در «الباستان» می گوید:

المشهد بالفتح مکان استشهد الشهید، والمشهد: مجتمع الناس، والمشهد: محضرهم، جمعه: مشاهد.

تا اینکه می گوید:

مشاهد مكة: المواطن التي يجتمعون فيها.

حتی در منابع قدیمتر به معنای «محل شهادت» اشاره نشده و معنای دوم بیش تر ذکر کرده، و این بدان علت است که در آن معنا استعمال بیش تری دارد. فیروزآبادی در القاموس المحيط^{۹۷} می گوید:

والمشهد والمشهدة والمشهدة: محضر الناس.

طریحی نیز در مجمع البحرین^{۹۸} می گوید:

المشهد: محضر الناس، ومنه المشهدان.

بنابراین شاید بتوان گفت: استعمال مشهد برای محل شهادت بیش تر در سده های اخیر رایج شده است و در متون متأخر این معنا ذکر شده است.

و اگر ذهنیت ایرانی و فارسی خود را از این کلمه که دلالت بر محل شهادت می کند کنار بگذاریم، در متون و لغت عربی بیش تر

برای محل گردهمایی مردم و انجمن بکار رفته است. حال اگر با این ذهنیت به عبارت مذکور بنگریم خواهیم دید که صاحب بن عباد، مدفن حضرت عبدالعظیم را محل گردهمایی مردمان و رجوع زوآر و محبان دانسته و از وی به کسی که «صاحب المشهد» است تعبیر کرده، یعنی صاحب مدفنی که مردم را به دور خود جمع کرده و زیارتگاه وی محل اجتماع مردم مشتاق می باشد. علی الخصوص در ادامه عبارات صاحب بن عباد باز واژه «مشهد» را می بینیم، ولی این بار پس از عبارت «مرض و مات». وی چنین می گوید:

فمرض عبدالعظیم رحمة الله عليه و مات، فحمل في ذلك اليوم الى حيث المشهد.^{۹۹}

وقبلاً توضیح دادیم که عبارت «مرض و مات» با شهادت قابل جمع نیست. بنابراین می توان از مجموع عبارات صاحب بن عباد قطع حاصل کرد که وی قائل به شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نبوده است. علاوه بر اینکه مناسب بود در صورت قائل بودن به شهادت حضرت، نحوه آن را نیز توضیح می داد.

*

نتیجه گیری

* قول نجاشی و شیخ طوسی که دلالت بر رحلت طبیعی حضرت عبدالعظیم (ع) می کرد از جهت سندی قابل قبول می باشد.

* قول ابن شهر آشوب و فخر رازی و طریحی مبنی بر شهادت آن حضرت، این قول با بررسی شواهد تاریخی و قرائن مذکور، فی حد نفسه، قابل قبول می باشد ولی در مقابل قول اول، از دید تاریخی - رجالی تاب مقاومت ندارد، علاوه بر اینکه باید طریحی را - با اینکه اکثر استنادها به او بازمی گردد - از دائرة این قول بیرون دانست؛ چرا که او نسبت «قیل» به این قول داده است که مشعر به ضعف آن می باشد چنانچه در جای خود توضیح دادیم. مناقات حکایت غسل دادن حضرت عبدالعظیم با شهادت و زنده بگور کردن وی نیز واضح است. در عین حال، با بیان ابعاد گوناگون قضیه، خوانندگان محترم را به قضاوت نهائی دعوت می کنیم. شاید آن گرامیان، از مطالب مذکور به گونه ای دیگر استفاده کنند و یا با یافتن مطلبی جدید، یکی از اقوال مذکور را تأیید و تحکیم نمایند، ان شاء الله.



۹۵. جنة النعيم ۳/ ۳۹۰.

۹۶. خاتمة المستدرک ۴/ ۴۰۴.

۹۷. القاموس المحيط: ۳۷۳ ماده (شهد)، چاپ مؤسسة الرسالة، تک جلدی.

۹۸. مجمع البحرین ۳/ ۸۲.

۹۹. خاتمة المستدرک ۴/ ۴۰۵.